

## رویکرد و شیوه تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی با تکیه بر الآثار الباقیه

مجید حاجی بابایی<sup>۱</sup>

**چکیده:** شیوه تاریخ‌نگاری یکی از موضوعاتی است که در دو سده اخیر مورد توجه قرار گرفته و دارای فروعها و شاخ و برگ‌های بسیاری گشته است. تاریخ‌نگاری جدید و اصول آن یکی از پایه‌های تغییر در علوم انسانی و به تبع آن تحولاتی است که در مغرب زمین پدید آمده است. در این نوشتار تلاش شده تا با معرفی اجمالی تاریخ‌نگاری جدید در مقدمه و متن، نسبت ابوریحان بیرونی با این تاریخ‌نگاری سنجیده شود.

ابوریحان بیرونی، بیشتر به عنوان منجم، ریاضی‌دان، پزشک و به طور کلی عالم علوم تجربی شناخته شده است. در بعد علوم انسانی نیز، بعد مردم‌شناسی او با توجه به تحقیقاتش درباره‌ی هند، برجسته گردیده و از این رو کمتر از منظر مورخی صاحب سبک و پیشرو که فراتر از زمانه اش می‌زیسته مورد توجه قرار گرفته است.

محقق در پاسخ به این غفلت تاریخی با طرح فرضیه وجود اصول مدون و اندیشیده شده در نزد ابوریحان برای نگارش تاریخ درست و مطابق با واقع، تلاش کرده است تا جایگاه ابوریحان در تاریخ‌نگاری به ویژه شباهت‌هایش با تاریخ‌نگاری جدید مورد توجه قرار گیرد و مقدمه‌ای برای شناخت بهتر او در این عرصه فراهم شود.

**واژه‌های کلیدی:** ابوریحان، تاریخ‌نگاری، کلی‌نگری، حقیقت‌گرایی، بی‌طرفی، رویکرد تطبیقی

### مقدمه

ابوریحان بیرونی، دانشمندی صاحب صلاحیت در علوم مختلف است. به ویژه در عرصه‌ی

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. majidhajibabae@gmail.com  
تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۸ تاریخ تأیید: ۸۹/۱۱/۲۳

علوم طبیعی، آوازه و شهرتش بیش از سایر حوزه‌هاست. از این رو، از گذشته تا کنون، کم تر او را در عداد متفکران علوم انسانی، به ویژه علم تاریخ، به شمار آورده اند. هر چند اخیراً برخی از متفکران به مبانی تحلیلی و رویکرد ویژه بیرونی به تحولات اجتماعی توجه کرده و مطالبی در این خصوص نگاشته اند. اما هنوز آن گونه که شایسته و بایسته است، این بخش از زندگی علمی بیرونی ناشناخته مانده و نیازمند توجه بیشتری است.

بیرونی دارای تألیفات بسیاری بوده است. گفته می‌شود ۱۰۳ اثر در زمینه‌های مختلف نگاشته است (الأثار الباقیه، ۱۳۶۳، بیست).<sup>۱</sup> متأسفانه، بسیاری از این کتاب‌ها در گذر زمان از میان رفته اند و تنها بخشی بسیار کوچک از آنها به دست ما رسیده است. البته، همچنان که در مورد سایر متفکران رایج بوده، عمدتاً کتاب‌های مشهور و اساسی آنان که شهرت و آوازه‌ی بیشتری در محافل علمی و جامعه پیدا می‌نمودند، امکان ماندگاری بیشتری داشتند. آثار به جا مانده از بیرونی نیز دارای چنین ویژگی ممتازی است. یعنی همین تعداد اندک باقی مانده نیز می‌تواند ما را در شناخت اندیشه‌های او در حوزه‌های گوناگون کمک نماید. از سوی دیگر، برای فهم حوزه‌های مختلف تخصص ابوریحان، می‌توانیم به عناوین کتاب‌های وی، نگاهی گذرا بیندازیم. در این نگاه در می‌یابیم که گرایش عمده‌ی او به سوی علوم تجربی و ریاضی و نجوم بوده است. اما وی در کنار اشتغال به علوم طبیعی، پرداختن به مباحث تاریخی، فلسفی، عرفانی و فقهی را نیز مد نظر داشته است.

شاید بتوان یکی از دلایل متفاوت بودن بیرونی در عرصه‌ی علوم انسانی را همین بن مایه‌های عقلانی او در علوم تجربی دانست. با توجه به تربیت نقادانه و عقل‌گرایانه‌ی علوم طبیعی، او با کار بست و تعمیم آن روش‌ها در علوم انسانی، مبدع نظرات و اندیشه‌های نوینی در این حوزه گردید. به ویژه از منظر روش‌شناسی، دست‌آورد‌های او حائز اهمیت است، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. اما متأسفانه روش او فراگیر و همگانی نشد و همچون ابن خلدون تک ستاره‌ای ماند که تکرار و تکثیر نگردید.

۱ از این تعداد، ۲۰ اثر در قالب نسخ خطی یا چاپ شده موجود است که به قرار زیرند:

۱. الأثار الباقیه ۲. قانون مسعودی ۳. استخراج الاوتار ۴. افراد المقال فی امر الظلال ۵. تمهید المستقر لمعنی الممر ۶. راشیات ۷. تحدید نهایات الاماکن ۸. مقالید علم الهیة ۹. الاستیعاب فی وجوه الممكنة فی صنعة الاصلرلاب ۱۰. فی صنعة الاصلرلاب ۱۱. تسطیع صور ۱۲. تصحیح العبادی ۱۳. تصویر الکواکب و البلدان ۱۴. الجماهر فی معرفة الجواهر ۱۵. کتاب التفهیم ۱۶. ما للهند ۱۷. پاتنجلی ۱۸. مقاله‌ای در استخراج مساحت زمین ۱۹. رساله‌ای در احکام نجوم ۲۰. رساله‌ای مختصر مربوط به اسطرلاب. همان طور که از فهرست بالا می‌توان فهمید، شهرت ابوریحان در نجوم و هندسه بوده است و احتمالاً به همین دلیل، این دسته از کتاب‌هایش بیشتر مورد توجه قرار گرفته و ماندگار شده اند.

در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری نیز، بیرونی کتاب‌هایی داشته که هیچ‌یک از آنها به دست ما نرسیده است. از این‌رو، بازسازی نگرش تاریخی بیرونی با دشواری‌های جدی روبه‌روست. اما خوشبختانه در آثار به جای مانده از او، به ویژه در کتاب *الأثار الباقیه*، نکات بسیاری پیرامون تاریخ، هم در عرصه‌ی روش‌شناسی و هم در زمینه‌ی داده‌های تاریخی وجود دارد، و از همین اطلاعات می‌توانیم تا حدودی نگاه تحلیلی و نگرش تاریخی بیرونی را دریابیم.

در این مقاله، تلاش ما بر این است تا اصول تاریخ‌نگاری ابوریحان را از لابه لای سطور کتاب‌هایش، به ویژه *الأثار الباقیه*، استخراج کنیم و افق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دوران‌ش را دریابیم. سپس، آگاهی‌ها و یافته‌های تاریخی ابوریحان را در بطنه‌ی نقد و بررسی قرار می‌دهیم. برای رسیدن به این هدف، مهم‌ترین پرسش ما این است که آیا ابوریحان از تفکر نقادانه و عقلانی‌اش در عرصه‌ی علوم تجربی، در علوم اجتماعی نیز بهره برد؟ و اینکه، آیا او در توجه به مسائل اجتماعی، و به ویژه تاریخ، دارای اصول ثابت و شناخته شده‌ای بوده است؟

از رهگذر پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیات اصلی این نوشتار شکل می‌گیرد. نخست اینکه ابوریحان نسبت به تاریخ رویکردی عقلانی و نقادانه داشته است و دائماً در حال پژوهش و پرسش از درستی یا نادرستی روایات موجود بوده است. دوم اینکه او در تاریخ‌نگاری صاحب سبک بوده است. گرچه او در میان پژوهشگران کم‌تر به عنوان مورخ شناخته شده است، اما اصول تاریخ‌نگاری که او به کار بست، بی‌شابهت با حوزه‌های تاریخ‌نگاری جدید نیست. از این‌رو شاید بتوان از سومین فرضیه‌ی این نوشتار، که نزدیکی اندیشه‌های ابوریحان با تاریخ‌نگاری اجتماعی از یک سو و تاریخ‌نگاری انتقادی از سوی دیگر است، سخن به میان آورد؛ چرا که مهم‌ترین ویژگی تاریخ‌نگاری جدید، رویکرد نقادانه به داده‌های تاریخی است. کالینگ وود در کتاب *مفهوم کلی تاریخ‌پیدایی تاریخ‌نگاری جدید* را تأثیرپذیری مورخان از شکل‌گیری معرفت‌شناسی نو که دکارت در رأس آن قرار دارد، می‌داند.

در قرون وسطی، مورخان جرئت شک و تردید درباره‌ی داده‌های تاریخی نداشتند و از هیچ سلاحی نیز برای داده‌هایی که مبتنی بر روایت‌های متنی بود، برخوردار نبودند؛ اما در دوران جدید، شکاکیت دکارتی زمینه‌ساز تاریخ‌نگاری انتقادی گردید. کالینگ وود نام این تحول را تاریخ‌نگاری دکارتی می‌گذارد و ویژگی‌های آن را چنین بر می‌شمارد: "...زیرا مانند فلسفه‌ی دکارتی، بر پایه‌ی شکاکیت نظام‌یافته و شناسایی کامل اصول انتقادی مبتنی است. اندیشه‌ی اصلی این مکتب جدید آن بود که گواهی مراجع مکتوب را تنها در فرایندی انتقادی،

مبتنی بر دست کم سه قاعده ی روش، باید پذیرفت: ۱. قاعده ی تلویحی خود دکارت که هیچ مرجعی نباید ما را وادار کند که چیزی را که می‌دانیم نمی‌تواند رخ داده باشد، باور کنیم؛ ۲. این قاعده که مراجع مختلف باید با هم مواجهه داده و هماهنگ شوند؛ ۳. این قاعده که مراجع مکتوب باید با استفاده از مدارک غیر ادبی بررسی شوند. تاریخ حاصل به این نحو، هنوز بر مراجع مکتوب، یا آنچه بیکن حافظه می‌خواند، مبتنی بود؛ ولی مورخان اکنون می‌آموختند که با مراجع خود با روحیه ای کاملاً انتقادی طرف بشوند" (کالینگ وود، ۱۳۸۵، ۸۳).

تکامل رویکرد بالا، همراه با نقد آن در عرصه‌های معرفت‌شناسی، اندیشه‌های جدید تاریخ‌نگاری را رقم می‌زند، که در نهایت به تدوین و فهم روش مند از فلسفه‌ی تاریخ منجر می‌گردد. در این نوشتار، تلاش ما بیشتر معطوف به شناخت روش تاریخ‌نگاری ابوریحان و تا حد امکان، تطبیق آن با تاریخ‌نگاری جدید است و آگاهانه از ورود به عرصه‌ی فلسفه‌ی تاریخ، که پی‌آمد منطقی رویکردهای نو به تاریخ است، اجتناب کرده‌ایم؛ زیرا تلاش ابوریحان بیشتر در حیطه‌ی تاریخ‌نگاری انتقادی قابل تحلیل است و همچنان که در متن مقاله خواهیم نوشت، روش او بسیار به شک دستوری دکارت و سه ویژگی ای که کالینگ وود برای این شیوه‌ی تاریخ‌نگاری به کار می‌برد، نزدیک است. البته، برای تکمیل بحث، می‌توان بر اساس رویکردهای تاریخی مورخ مبانی‌ای معرفت‌شناختی برای کار او نیز فراهم کرد؛ به این معنا که حاصل تلاش او را در چارچوب معرفت‌شناسی قرارداد که برای آن می‌توان بر ساخت. چنان که مایکل استنفورد در تحلیلی کلی و بدون اشاره به مورخی خاص، از تلاش ذهنی مورخ برای رسیدن به حقیقت یا بر ساختن آن سخن می‌گوید (استنفورد، ۱۳۸۷، ۱۱۷). شناختن این احساسات ذهنی و تفسیرهای موجود، می‌تواند درک ما از روش و یا رویکرد تاریخ‌نگاری را بهتر نماید. لذا، این شیوه‌ی نگرش نیز به‌نوعی در لایه‌های پنهان این نوشتار قابل رهگیری است، هرچند که برای تدوین مستقل آن نیازمند داده‌ها و آگاهی‌های بیشتری هستیم، که در مورد ابوریحان این امکان فراهم نیست.

گرچه هدف اصلی در اینجا شناخت روش تاریخ‌نگاری ابوریحان است، اما پیش از ورود به بحث اصلی، ابتدا گذری تحلیلی بر زندگانی ابوریحان خواهیم داشت و در این گذر، زندگی او بیشتر در چارچوب تاریخ‌نگاری اندیشه مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی، توجه همزمان به رشد و تکامل ابوریحان در بستر فکری و فرهنگی ای که در آن پرورش یافته است.

## ۱. زندگی و زمانه

پیش از آنکه به آثار و اندیشه‌های ابوریحان پردازیم، لازم است از زندگی و زمانه‌ی او که در آن می‌زیست، آگاهی پیدا کنیم. زیرا امروزه بر ما مکشوف است شخصیت‌ها و اندیشمندان، از افق فرهنگی و سیاسی یا همان فضای فرهنگی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند، تأثیر می‌پذیرند و بازتاب آن در اندیشه و کردارشان آشکار است. از این منظر، بررسی زندگی اشخاص و روندی که در مسیر رشد و شکوفایی گذرانده‌اند، و فضاهای فکری‌ای که تجربه کرده‌اند، دارای اهمیت است (بامر، ۱۳۸۰، ۲۵).

ابوریحان، محمد بن احمد خوارزمی، در سال ۳۶۲ هجری قمری در شهر کاش، مرکز ایالت خوارزم، در یک خانواده‌ی گم نام خوارزمی تبار متولد شد. گفته می‌شود لقب «بیرونی» نیز، به دلیل زاده شدن وی در بیرون خوارزم، به او داده شده است (مصاحب، ۱۳۴۵، ۳۵). خوارزم به دو معنا زادگاه ابوریحان بوده است: تولد مادی و جسمی او در این سرزمین بوده، اما مهم تر آنکه تربیت علمی و پرورش شخصیت او مدیون خوارزم است. به عبارت دیگر، تولد فکری و علمی بیرونی، حاصل حضورش در خوارزم بوده است. تردیدی نیست که بیرونی نیز، مانند بسیاری از بزرگان علم و ادب، از هوش و استعدادی سرشار برخوردار بود؛ اما اگر این هوش و استعداد با شرایط و زمانه‌ی او که ابوریحان در آن می‌زیست، همراه نمی‌شد، شاید تجلی ابوریحان در تاریخ به شکل امروزش نبود. به تعبیر یکی از نویسندگان، «بیرونی دانشمندی دیر آشناست که محیط فارغ از تعصبات خوارزم در تکوین شخصیت علمی او تأثیر بسزایی داشته است» (اذکایی، ۱۳۷۴، ۴۲).

روح حاکم بر آن دوران خوارزم، دانش پروری و علم دوستی حاکمان بوده است و همین روح حاکم "موجب شکوفایی فلسفه‌ی ابن سینا، پژوهشگری بیرونی و حماسه سرایی فردوسی گردیده است" (همان، ۴۲). فضای آزاد اندیشی خوارزم باعث پیدایی استادان و عالمان برجسته‌ای شده بود؛ بزرگانی همچون ابو نصر منصور بن علی عراقی، ریاضی دان و منجم بزرگ ایرانی، و عبد الصمد عبدالاول بن عبد الصمد حکیم، استاد حکمت و علوم عقلی، که استادان ابوریحان بیرونی نیز بودند، در این دوران می‌زیستند. این اساتید برجسته، نقشی مهم در پرورش شخصیت ابوریحان و سمت گیری آینده‌ی او به سوی بهره بردن هر چه بیشتر از عقل، به منظور کشف حقیقت داشته‌اند. بیرونی دوران شاگردی خویش در مجلس درس استادان را به خوبی و با

موفقیت طی کرد و آرام آرام آوازه ی علم و دانش او در خوارزم طنین افکن شد. از این رو، مورد لطف و عنایت دربار خوارزم شاه قرار گرفت. این حضور در دربار، خود عاملی برای رشد بیشتر ابوریحان گردید، زیرا فضای حاکم بر دربار، سرشار از علم دوستی و تشویق عالمان بود. در دوره ای، ابوریحان از خوارزم جدا شد و مدتی در دربار آل زیار گذرانید و کتاب مهم الأثار الباقیه عن القرون الخالیه را به نام شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (۳۸۸-۴۰۳ ه.ق) نگاشت. اما با استقرار مأمونیان در خوارزم، شهرت ایشان به علم دوستی دوباره ابوریحان را به خوارزم کشانید (اذکایی، ۱۳۸۰، ۵۷۴). در دربار مأمونیان، او همراه با استادان برجسته ای که در دربار بودند روزگار را به نیکی می گذرانید. در این دوران، او برخی تجربیات امور سیاسی و دیوانی را نیز کسب کرد و در مقام مشاور امیر مأمونی، ابوالعباس، خدمت کرد. این حضور در خوارزم تا حمله ی غزنویان و سیطره ی آنان بر این منطقه، ادامه داشت. از این زمان، او در دربار غزنویان حاضر شد، که نزدیک ۳۰ سال به طول انجامید. در طی این سال ها، او آزادی و رفاهی را که در خوارزم دارا بود، نداشت. به ویژه دوران محمود، دورانی سخت و توأم با سوءظن نسبت به وی بود. اما این دوران نیز گذشت و ابوریحان پس از گذر از دوران مشقت بار اولیه، که حتی منجر به زندانی شدن کوتاه مدت او گردید، در رکاب محمود در جنگ های جهادی حاضر شد.

توجه محمود به هند، عامل اصلی گرایش ابوریحان بیرونی به شناخت هر چه بیشتر هند و تمدن آن گردید. شاید بتوان ما به ازای تاریخی آن را لشکر کشی ناپلئون به مصر دانست. زیرا در لشکر او نیز افرادی حضور داشتند که نخستین گام ها را در شناخت مصر و تمدن کهنش برداشتند (لوکاس، ۱۳۶۸، ۴۲۲). ابوریحان نیز با حضور در هند، پیش از آنکه همچون فاتحان به جواهرات معابد و ثروت هند توجه کند، به تفاوت بنیادینی که بین هندیان و ایرانیان و سایر مسلمانان وجود داشت، توجه کرد. شاید گزاف نخواهد بود اگر بگوییم تلاش برای شناخت این تفاوت، نخستین محرک او برای شناخت هند گردید. وی در کتاب تحقیق ماللهند به دلایل این تفاوت ها اشاره می کند. به همین دلیل، تلاش بسیاری نمود تا مانند یک مردم شناس به درون فرهنگ هندیان نفوذ کند و به تعبیر خودش، رنج بسیاری تحمل کرد تا توانست زبان سانسکریت را بیاموزد.

او در دوران حضورش در هند، هرگز روحیه ی دانش پژوهی و حقیقت جویی خود را فراموش نکرد و اغراض سیاسی و مذهبی باعث نشد تا او قضاوتی شتاب زده انجام دهد. حتی

به نظر می‌رسد که از اجباری که بر تغییر دین هندیان وارد شده بود، ناخرسند بود و آن را کاری نابخردانه می‌پنداشت. زیرا به باور او، «این قوم به کلی با ما در دیانت جدا هستند و نه ما، به چیزی از معتقدات آنان اقرار داریم، نه آنان به معتقدات ما...» (بیرونی، ۱۳۵۲، ۱۱). ابوریحان در هند به تنهایی بار سنگینی بر دوش خویش حمل می‌کرد. او تلاش کرد تا زمینه‌ی شناخت دو جانبه از فرهنگ یکدیگر را فراهم کند: فرهنگ هند را به مسلمانان و سایر ملل بشناساند، و از سوی دیگر هندیان را با آثار یونانی و ایرانی-اسلامی آشنا نماید. چرا که هندیان گمان می‌کردند، از آنان برتر و عالم‌تر وجود ندارد. به تعبیر بیرونی، «حتی برای آنان نقل شود یا بگویند: در خراسان و فارس عالمی است، این خبر را دروغ تلقی می‌کنند» (همان، ۱۳). ابن عبری درباره‌ی این تلاش بیرونی چنین قضاوت می‌کند: «او به هندوستان سفر کرد و چندین سال در آنجا توقف کرد و از دانشمندان هندی، علوم آنان را فرا گرفت و از طرفی علوم یونانی را به آنان می‌آموخت» (ابن عبری، ۱۳۶۴، ۲۵۴).

با مرگ محمود غزنوی در ۴۲۱هـ.ق، ابوریحان جمع‌بندی خود از مجموعه‌ی مشاهدات و یادداشت‌هایش را در کتاب *تحقیق ماللهند*، ارائه کرد و سپس در دربار مسعود غزنوی با فراغ‌بال بیشتری فعالیت‌های علمی را پی گرفت و کتابی به نام *قانون مسعودی* نوشت و آن را به سلطان غزنوی تقدیم کرد. او برای اینکه استغنا و استقلال خود را از دربار و حکومت نشان دهد، پیلوار سیمینی را که مسعود در قبال این کار به وی تقدیم داشت، نپذیرفت. از مجموعه‌ی فعالیت‌های او در دربار غزنوی، اطلاعات زیادی در دست نیست، الا اینکه به تصنیف کتب و رسائل مشغول بود که متأسفانه اکثریت آنها از میان رفته‌اند. تاریخ درگذشت او نیز به وضوح مشخص نیست. اما گفته می‌شود درست‌ترین روایت، نوشته‌ی غضنفر تبریزی است که می‌گوید: «به خط شاگردش ابوالفضل سرخسی دیده شد که استاد در روز آدینه‌ی ۲ رجب ۴۴۰هـ.ق درگذشت» (اذکابی، ۱۳۸۰، ۵۷۵).

## ۲. روش‌ها و یافته‌های نو در آثار بیرونی

پس از آگاهی از زندگی ابوریحان و عواملی که در تکوین شخصیت و پیدایی آثار او نقش داشتند، اینک می‌توانیم با جست‌وجو در این آثار، اجزاء مختلف اندیشه و خدمات منحصر به فردی را که او به دانش و دانش‌پژوهان ارائه کرده است، پیدا کنیم. همان‌طور که قبلاً نیز متذکر شدیم، ابوریحان در حوزه‌های گوناگون اندیشیده و قلم زده و از سویی دیگر منابع در

دسترس ما بسیار محدود است. از این رو، در این نوشتار فقط بخشی که مرتبط با تاریخ نگاری و مسائل مرتبط به آن است، مورد توجه قرار گرفته است. البته، شاید نیازی به تکرار نباشد که این نوشتار نمی‌تواند مدعی ارائه ی چارچوبی کامل از اندیشه‌های تاریخی ابوریحان باشد. زیرا برای این کار باید تمام منابع منتشر شده و در دسترس به زبان های مختلف، مورد توجه و رجوع قرار گیرند. اما به‌رغم این کاستی، تلاش شده است تا با آنچه در دسترس بوده است، نقی به درون اندیشه ی بیرونی زده و رویکرد و یافته‌های تاریخی او ارزیابی شود. البته، این روش نیز چندان به دور از معیارهای علمی و پژوهشی نیست. زیرا با تعمیم دادن و شناخت شخصیت اندیشمند، می‌توان تا حدودی چارچوب حاکم بر گفتمان فکری او را فهمید و تحلیل نمود.

### ۳. نگاهی تطبیقی به آراء بیرونی و تاریخ‌نگاری جدید

اگر در سنت ها، باورها و دست آوردهای فکری گذشته‌ی ملل پژوهش و جست‌وجو کنیم، حتماً برخی از شباهت ها در نگرش و بینش گذشتگان را با امروزی ها مشاهده می‌کنیم. اما آنچه که روزگار ما را مدرن می‌سازد و از گذشته و سنت متفاوت می‌کند، حاکمیت نگاه جدید به انسان، تاریخ، جامعه و هستی تحت تأثیر روش شناخت معرفت است<sup>۱</sup>. این تفاوت و تحول تقریباً در تمام حوزه‌های زندگی بشر قابل مشاهده است. علوم انسانی و در رأس آن تاریخ نیز آن را تجربه کرده است؛ مورخان به سوی علمی کردن شناخت تاریخی و درک کلان و فیلسوفانه از تاریخ رفتند (برک، ۱۳۸۱، ۱۰).

در این بخش، تلاش ما بر این است تا با بیان برخی ویژگی های مهم تاریخ نگاری عصر جدید و تحولاتی که در آن صورت گرفته است، تفاوت آن را با نگاه گذشته، آشکار نماییم. در این میان، نکته ی حائز اهمیت این است که پیوندی عمیق بین شکل گیری جامعه شناسی با تاریخ وجود دارد و به نوعی این علم از دل تاریخ زاده شده است؛<sup>۲</sup> به همین دلیل، بسیاری از

۱ هرمن رندال در کتاب دو جلدی *سیر تکامل عقل نوین*، این روند را به خوبی شرح می‌دهد. اما در فصل هیجده‌ی کتاب، خلاصه ای گویا از این روند را ارائه می‌کند. رجوع شود به: رندال، ۱۳۷۶، ۵۰۷ - ۵۱۰.

۲ به باور قریب به اتفاق جامعه شناسان، آگوست کنت بنیان گذار جامعه شناسی است. کتاب هایی که درباره‌ی تاریخ جامعه شناسی و نظریه‌های مطرح نوشته شده نقطه‌ی آغازین شکل گیری جامعه شناسی را رویکرد تاریخی می‌دانند و شکل گیری تفکر آگوست کنت را نتیجه‌ی توجه او به تاریخ می‌دانند. دکتر توسلی در کتاب *نظریه‌های اجتماعی* می‌نویسد: "در واقع شناخت جامعه در عصر یا مقطع زمانی معینی ممکن نمی‌گردد، مگر آنکه رابطه ی آن با تاریخ خود، و حتی رابطه ی آن با تاریخ بشریت به طور کلی در نظر گرفته شود. بنابراین جامعه شناسی کنت الزاماً یک جامعه شناسی مقایسه ای است که چهارچوب کلی آن را تاریخ جهانی تشکیل می‌دهد: (توسلی، غلام عباس، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۱ ص ۵۹). از این دست نقل قول ها از منابع جامعه شناسی بسیاری می‌توان ارائه کرد.



جامعه‌شناسان، رویکردهای تاریخی گذشتگان را به نام جامعه‌شناسی مصادره به مطلوب کرده‌اند و همین خود عاملی است که برای بررسی رویکردهای جدید تاریخی، باید تحولات تاریخ و جامعه‌شناسی را به صورت توأمان مورد توجه قرار داد.

همان‌طور که اشاره کردیم، این رویکردهای نو بعضاً در اندیشه‌ی گذشتگان معادل‌هایی دارند. گاهی اوقات این شباهت و پیوستگی تا به اندازه‌ای است که حتی می‌توان گمان برد امروزی‌ها از طریق آنها به این اندیشه رسیده‌اند. اما واقعیت این است که چنین نیست، بلکه اندیشه‌ی مدرن محصول تحولی همه‌جانبه و به هم پیوسته در زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انسان است و از این‌رو این شرایط بستر ساز این نوع اندیشه‌ها گردیده‌اند. اما آنچه در نزد گذشتگان بوده، حاصل نبوغ فردی و تلاش منحصر به فرد آنان بوده است. از شخصیت‌هایی که مورد توجه قرار گرفته، ابن خلدون است. به ویژه جامعه‌شناسان توجهی ویژه به او پیدا کرده‌اند. اما شخصیت دیگری که در این میان کم‌تر به آن پرداخته شده، ابوریحان بیرونی است. البته، باز هم جامعه‌شناسان به سیاق معمول، تلاش‌هایی برای مصادره‌ی به مطلوب کردن ابوریحان آغاز کرده و به ویژه پژوهش‌های هندشناسی او را در زمره‌ی علم مردم‌شناسی طبقه‌بندی کرده و طبق معمول تأثیرات نگاه تاریخی را کم‌رنگ و یا حتی حذف نموده‌اند. شاید نمونه‌ی بارز این امر را در عناوین برخی مقالات نوشته شده بتوان به خوبی مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

از این رو، در این نوشتار، تلاش ما براین است تا ابعاد تاریخی ابوریحان بیرونی را، که تأثیر مهمی در نگارش تمامی آثار او حتی در عرصه‌ی پزشکی و نجوم داشته است، بیان کنیم. به نظر می‌رسد آنچه ابوریحان درباره‌ی دانش تاریخ نگاشته است، از چنان تازگی و طراوتی برخوردار است که می‌توان آن را هم طراز اندیشه‌های جدید تاریخ‌نگاری قلمداد کرد. برای اثبات این مدعا نکاتی کلی پیرامون تاریخ‌نگاری مدرن عرضه می‌شود و سپس ما به ازای آن در نگاه تاریخی ابوریحان ارائه می‌گردد.

### الف. کلی‌نگری

اگر بخواهیم به طور خلاصه چند ویژگی را برای تاریخ‌نگاری مدرن بیان کنیم، «کل‌نگری»

۱. تقی‌آزاد ارمکی، «اندیشه‌ی اجتماعی ابوریحان بیرونی و ابن خلدون»، مجله‌ی کیهان فرهنگی، ۱۳۷۲، ش ۱۰۴.  
حمید اشرفی خیرآبادی، «مردم‌شناسی در آثار ابوریحان بیرونی (با تکیه بر کتاب تحقیق ماللهند)»؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ۱۳۸۷، ش ۱۲۴.  
حفیظ‌الله فولادی، «دیدگاه‌های اجتماعی ابوریحان بیرونی»، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶، ش ۱۰.

در رأس قرار می‌گیرد<sup>۱</sup>. به این معنا که در دوران جدید تحولات به صورت منفرد و انتزاعی تحلیل نمی‌گردد، بلکه در مجموعه‌ای از تحولات و در طول زمان تحلیل می‌شود، یعنی هم پدیده‌ها و ساختارهای همزمان با واقعه اهمیت پیدا می‌کنند، هم آنچه که در گذشته بوده است. همین نگاه، باعث شد در قرون متأخر اندیشمندان برای شناخت قوانین حاکم بر تغییر جوامع تلاش کنند و همچنین در این نگاه، تفاوت جوامع به رسمیت شناخته می‌شود و ارزش داوری صورت نمی‌گیرد. یکی از نکات مهم در این بخش، توجه به کل تاریخ و درک به هم پیوسته از تاریخ است. در دوران جدید، تاریخ به صورت قطعات جدای از هم دیده نمی‌شود؛ بلکه درک کلی از تاریخ مهم است و همین مسئله نیز زمینه را برای نظریه پردازی در تاریخ و بیان قانون مندی آن فراهم کرد.

نظریه پردازان عرصه‌ی تاریخ، عموماً در قرن‌های هجده و نوزده ظهور کردند. اما بی‌تردید ریشه‌ی کار آنان در قرون گذشته قرار داشت، مورخانی که توجه شان به کل تاریخ و ارائه‌ی روایتی منسجم و به هم پیوسته از آن جلب شد. درک همزمان تاریخ جوامع مختلف، یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مدرن به شمار می‌آید. یکی از کسانی که درباره‌ی او به نوعی اتفاق نظر وجود دارد به طوری که سرآغاز شکل نوینی از تاریخ‌نگاری بود، ادوارد گیبون مورخ قرن هیجدهم انگلیس است. کار او، علاوه بر فلسفی نگریستن به تاریخ (همیلتون، ۱۳۸۵، ۶۲)، وصف دقیق از چگونگی تسلسل اجراء وقایع امپراتوری روم است (گیبون، ۱۳۷۰، ۷). اگر چنین تلاش‌هایی نبود، هرگز تاریخ‌نگاری کلان‌نگر، که در پی کشف قوانین حاکم بر تاریخ باشد، شکل نمی‌گرفت.

اگر بخواهیم نسبت ابوریحان را با تاریخ‌نگاری نوین بسنجیم، باید او را در جایگاهی همچون گیبون قرار دهیم؛ چرا که او چنان به بازسازی تاریخ می‌پردازد که در نوع خود کم نظیر و حتی بی‌نظیر است. طرح ابوریحان برای تنظیم تاریخ ملل شناخته شده تا آن زمان، و ارائه‌ی روایتی درست و دقیق از تاریخ رخدادها، در جایی که درباره‌ی تاریخ در نزد امم سخن می‌گوید، شکل می‌گیرد. البته، منظور او از تاریخ، تقویم و گاه شماری است. اما همچنان که خود می‌گوید، او با شناخت مهم‌ترین نوع تاریخ‌نگاری‌های آن روزگار، تلاش می‌کند تا نقاط پیوند و اختلاف آنها را بشناسد. سپس، بر اساس این فهم، جداولی از مهم‌ترین سلسله‌ها و طول

۱ برای آگاهی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مدرن، نگاه شود به: همیلتون گری، جی. و دیگران، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه‌ی: هاشم آقاجری، تهران، کویر، ۱۳۸۵.

مدت حکم رانی حاکمان ترسیم می‌کند.

این اقدام او تاریخ را از حالت جزئی نگر و توجه به یک دوره از حکمرانی فراتر می‌برد و زمینه را برای درک کلی از تاریخ فراهم می‌کند. از سوی دیگر، این کار زمینه‌ی مقایسه را فراهم می‌آورد. البته، ابوریحان از این دست آورد برای پاسخ به برخی امور غامض در تاریخ استفاده می‌کند و چندان به کار استخراج قانون، آن گونه که ابن خلدون انجام داد، نمی‌پردازد؛ اما بی تردید این اقدام او به نوعی برای کسانی همچون ابن خلدون راه گشا بوده است. زیرا راه را برای فهم کلان و به هم پیوسته‌ی تاریخ فراهم کرد و برای خودش نیز در شیوه‌ی نگرش او به تاریخ تحولی بزرگ پدید آورد. یعنی، هنگام تحلیل یک مسئله، تمام عوامل مؤثر را مورد توجه قرار می‌داد و به نقل حادثه بسنده نمی‌کرد، از این رو توانست در بعضی مشهورات تاریخ تشکیک ایجاد کند، که بعداً به بخشی از این یافته‌های تاریخی اشاره می‌کنیم. در موارد نادری نیز تلاش او برای ارائه‌ی روایت کلان از رخدادها‌ی تاریخی دیده می‌شود.

شاید او نخستین کسی باشد که به نوعی، افراد شناخته شده در مبارزات مذهبی و مدعیان پیامبری را در برابر دین اصلی در یک جا مورد توجه قرار داده است. از مانی و مزدک تا مسیلمه و به آفرید و المقنع را در یک جا تحلیل کرده و اندیشه‌ها و شیوه‌های آنان را مورد توجه قرار داده است. در حالی که دیگران هرپدیده‌ای را به صورت تجریدی و جزئی مورد مطالعه قرار می‌دادند. او تلاش می‌کند تا بروز و چگونگی ظهور این جماعت را در تاریخ تئوریزه (نظریه پردازی) کند و به نوعی منطبق ظهور آنان را یکسان می‌شمارد. او می‌نویسد: "میان انبیا و ملوک جماعتی از متنبین ظاهر شدند که کتاب از شمار آنان قاصر است. برخی هلاک شدند، بدون آنکه کسی از آنان پیروی کند، و جز نامی در صفحه‌ی روزگار نگذاشته. برخی دیگر را امتی متابعت کردند و قوانین ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند؛ و این اهم تاریخ ایشان را ذکر می‌کنند. پس ما باید که تواریخ مشهور ایشان را ذکر کنیم" (بیرونی، ۱۳۶۳، ۲۹۳). او در ادامه‌ی بررسی‌اش دلیل مهم این اقدامات را ریشه در ادبیات رمزگونه‌ی ادیان می‌شناسد و به نوعی آن را برای اکثر این مدعیان صادق می‌داند (همان، ۳۰۳). این کار او بی تردید ثمره‌ی نگاه کلان و به هم پیوسته‌اش به تاریخ است. وی در همین جا سخن از کتابی به میان می‌آورد که درباره‌ی قرامطه و مییضه (همان، ۳۱۹) نوشته، که متأسفانه از میان رفته است. اما می‌توان حدس زد با این نگرش ابوریحان، او درصدد ارائه‌ی تحلیلی متفاوت درباره‌ی این جریان‌ات تاریخی بوده است؛ امری که بعدها در تاریخ تحولات جوامع اسلامی به فراموشی

سپرده شد و درک به هم پیوسته‌ی تاریخ برای غلبه بر مشکلات و نارسایی‌ها هرگز جدی گرفته نشد.

اثر عملی دیگر این رویکرد ابوریحان به تاریخ، شکل‌گیری روحیه‌ی مدارا و انصاف با و درباره‌ی سایر ملل است. مسئله‌ای که پیشتر اشاره کردیم، از پیامدهای کل‌نگری به تاریخ است. زیرا مورخ و اندیشمند در این صورت از حصار بت‌های ذهنی خویش رها می‌شود و توانایی درک دنیاهای دیگر را پیدا می‌کند. شاید این روحیه را بتوان در قضاوت ابوریحان درباره‌ی هند دید. هنگامی که در مورد هند قضاوت می‌کند، کاملاً بی‌طرفانه، تفاوت دنیای آنان و دنیای مسلمانان را درک می‌کند. بیرونی در چندین صفحه از کتاب تحقیق ماللهند این مسایل را شرح می‌دهد (بیرونی، ۱۳۵۲، ۸ به بعد).

### ب. استفاده از علوم همجوار

ویژگی دیگر تاریخ‌نگاری کنونی استفاده از علوم همجوار برای نقد و بررسی داده‌های تاریخی و فهم دقیق‌تر رخدادهاست. آنچه که تاریخ را می‌سازد اموری است که مرتبط با انسان است. اما گذر زمان تنها بخشی از آن را حفظ می‌کند یا اینکه بسیاری از حقایق تحریف می‌شود و دانسته یا نادانسته داده‌های غلط جای داده‌های درست را می‌گیرد. در روزگار ما، یکی از وظایف مورخ تلاش برای درک درست و مطابق با واقع تاریخ است. اما در گذشته کم‌تر به این مسائل توجه می‌شد (زرین کوب، ۱۳۷۰، ۱۰)<sup>۱</sup> و تلاش منضبط و روش‌مندی برای بازسازی درست و دقیق گذشته انجام نمی‌شد. در چنین شرایطی تاریخ نقلی و عمدتاً سیاسی، مهم‌ترین ویژگی تاریخ‌نگاری خواهد شد. از آنجا که گذر زمان بر دانش بشر می‌افزاید و راه‌های بهتری برای شناخت انسان و جامعه‌ی انسانی فراهم می‌گردد، استفاده از این دست‌آوردها برای گذشته نیز مورد توجه قرار گرفت. دانش‌هایی همچون گاه‌شماری، ریاضی، روان‌شناسی، سکه‌شناسی، باستان‌شناسی، کتیبه‌شناسی و کثیری دیگر از علوم در خدمت نگارش تاریخ درآمدند و فهم درست‌تری از تاریخ را ممکن کردند. ساماران در کتاب سه جلدی اش درباره‌ی روش پژوهش در تاریخ این موضوعات را به طور مفصل مورد بحث قرار داده است. (ساماران، ۱۳۷۱).

آنچه که در بند پیش به آن اشاره کردیم، در اینجا از دیدگاهی دیگر قابل طرح است.

۱ زرین کوب معتقد است مورخان در گذشته بهره‌ای که از کار خویش می‌بردند، بیشتر به خاطر چیزهایی بود که در تاریخ نمی‌نوشتند یا حقیقت را دیگرگونه جلوه می‌دادند.

ابوریحان با توجه به مهارتی که در گاه‌شماری داشت، طرح کلان خویش را برای نگارش درست و مطابق با واقع تاریخ تدوین کرد. او در *الأثارالباقیه* نمونه‌ای کامل از دقت و وسواس علمی از یک سو، و مطالعه‌ی تطبیقی را از سوی دیگر، ارائه می‌کند. نمونه‌های بسیاری از این تلاش و در عین حال نقد مشهورات توسط او وجود دارد. از آنجا که در این نوشتار توجه ما معطوف به روش‌شناسی ابوریحان است، ذکر تمام نوآوری‌های او و همچنین درستی یا نادرستی تحلیل‌ها، برای ما اولویت ندارد. همین اندازه که مسئله روش تاریخ‌نگاری ابوریحان شناخته شود، وافی به مقصود خواهد بود. یکی از تلاش‌های روش‌مند او در این عرصه، دریافت متفاوت از روز و تاریخ هجرت پیامبر به مدینه است؛ او با استفاده از جداول نجومی تاریخ دقیق را بیان می‌کند و آنچه را سیره نویسان گفته‌اند، مردود می‌شمارد (بیرونی، ۱۳۶۳، ۵۲۶).

ابوریحان، علاوه بر نجوم و ریاضیات، بر زبان‌های گوناگون مسلط بوده است. به طوری که از این رهگذر توانسته بود کتب بسیاری را مطالعه و اطلاعات وسیعی را در اختیار ما قرار دهد. توجه همزمان به یک موضوع در فرهنگ‌های مختلف و پیدا نمودن نقاط اشتراک و افتراق آنها، به روش تاریخ‌نگاری ابوریحان جذابیت خاصی بخشیده است. عنوان فصل ششم کتاب *الأثارالباقیه* چنین است: "در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هر یک را با اختلافی که میان مورخان است، گفت‌گو می‌کنیم" (بیرونی، ۱۳۶۳، ۱۰۷). او در این جداول چند زبانه کار می‌کند. آشنایی او به زبان‌های عبری، سریانی، عربی و فارسی برایش امکان مطالعات تطبیقی را فراهم می‌کند و از این لحاظ که آنها را در چارچوبی روش‌شناختی کاربردی می‌کند، واقعاً بی‌نظیر است. شاید نقل قولی که مترجم *الأثارالباقیه* از دایرة المعارف سی و دو جلدی فرانسه، بخش یهود آن، آورده است، بتواند عظمت کار ابوریحان و میزان سنجش علمی او را نشان دهد. نویسندگان *دایرة المعارف* می‌نویسند: "ما این اطلاعات دقیق را مدیون بیرونی هستیم و اگر جهد و کوشش او نبود، این مسائل از میان می‌رفت" (همان، بیست و شش). در اینجا، از دیدگاه این نوشتار باید اضافه کنیم که فراتر از نگهداری داده‌ها استفاده‌ی روش‌مند از دانش خویش در نگارش تاریخ است.

نکات دیگری از بهره بردن ابوریحان از علوم همجوار برای بررسی روایت‌های تاریخی وجود دارد که از منظر روش‌شناسی قابل اعتناست، هر چند ممکن است از مبنای علم امروز پذیرفتنی نباشد. او در جایی، هنگامی با طول عمر مردمان قدیم و تشکیک‌های وارد شده بر

آن از سوی دهریان روبه رو می‌شود، در دفاع، به نقش عامل جغرافیایی و پیوند آن با جوامع انسانی می‌پردازد و نهایتاً بدین وسیله از روایت های تاریخی دفاع می‌کند (همان، ۱۲۱). او نقش اقلیم را در چارچوبی وسیع به کار می‌برد و از تأثیرش بر خصوصیات افراد و رفتار جوامع می‌گوید، می‌نویسد: "من این استدلال را نمی‌فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگ ها و چهره‌ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست، بلکه اختلاف اقلیم و اهویه در آن مدخلیت دارد" (همان، ۲۹۸). به نظر می‌رسد این نگرش نیز از موضوع‌هایی است که ابن خلدون وام‌دار ابوریحان باشد.

### ج. حقیقت‌گرایی و بی‌طرفی

در مقدمه‌ی نوشتار اشاره کردیم که تربیت فکری در علوم عقلی باعث شد تا نوعی استدلال‌گرایی و نگرش انتقادی در بیرونی نسبت به علوم انسانی و در اینجا تاریخ، پدید آید. برای رسیدن به چنین دیدگاهی باید پژوهشگر، علاوه بر ضوابط پژوهش، نوعی تعهد پیشینی و اخلاقی در کار پژوهش داشته باشد. به دیگر سخن، این بخش ارتباط چندانی با موضوع پژوهش ندارد، بلکه موضعی پیشا معرفت‌شناسی است. در اینجا میزان تعهد به حقیقت و تلاش برای رسیدن به آن، بر هر امر دیگری، از جمله باور و مکتب فرد، اولویت دارد. البته، این به معنای نادیده گرفتن باور نیست، چرا که امروزه در مباحث معرفت‌شناسی و فلسفه‌ی علم تعلیق کامل باورها و عقاید به چالش کشیده شده است؛ اما هیچ کس منکر ویژگی های اخلاقی پژوهشگر، که بیرون از موضوع پژوهش قرار می‌گیرد، نیست.

ابوریحان نیز در مقام مورخ و تحلیل‌گر مسائل اجتماعی به این موضوع واقف بود. او چون اندیشمندی امروزی، هنگامی که می‌خواهد به سراغ تاریخ برود، شجاعت اخلاقی خویش را در وفاداری به حقیقت و حق‌گویی نشان می‌دهد. بیرونی نویسنده‌ای نبود که مسایل را صرفاً ثبت و ضبط کند، بدون اینکه به درستی یا نادرستی آنها شک ننماید. در واقع، اصلی که بیرونی در تمام فعالیت های علمی خود بدان پایبند بود، همین شک و تردید و از طریق آن، رسیدن به یقین بود. این روش او به همراه دفاع از حقیقت و آنچه به آن یقین پیدا کرده بود، باعث می‌شد که بیرونی همیشه با نوعی نگاه استدلالی و انتقادی همراه با شجاعت، با مسایل برخورد کند؛ برای اینکه بتواند از حق دفاع کند، یا به حقیقت نزدیک شود. شاید این به نوعی همان شک دستوری دکارت باشد. پیش فرض شک دستوری، تردید در مشهورات یا یقینیات

برای رسیدن به یقینی‌سازی شده و البته متقن و مدلل است (فروغی، ۱۳۷۲، ۱۷۸). ابوریحان در چند نوبت تعهد خود به حقیقت، و تلاش برای اصلاح را در نظر بیان کرده و البته در عمل نیز بدان وفادار مانده است. او در مقدمه ای که بر تحقیق *ماللهند* نگاشته، ضرورت راست‌گویی را یادآوری می‌کند و می‌گوید: "... راست‌گویی و حق‌گویی از برترین انواع شجاعت است و این شجاعت در واقع خار شمردن مرگ و تحقیر حیات است." (بیرونی، ۱۳۵۲، ۲). در اینجا ابوریحان همان اصل پیشا معرفت‌شناسی را بیان کرده است. چرا که او می‌دانست درباره‌ی هندیان بت پرست در میان مسلمانان دوران غزنوی، قضاوت مثبتی وجود ندارد. در حالی که او محققانه و به دور از حب و بغض به معرفی فرهنگ و تاریخ هند مبادرت کرده بود. طبیعی است محقق‌هایی چون او باید اصول روش‌شناسی خود در کار علمی را شرح دهد تا خوانندگان با آن نگرش به کتاب بنگرند و تعریف و تمجید او از هندیان را صرفاً در چارچوبی علمی ارزیابی کنند. در مقدمه‌ی *الأثار الباقیه* نیز او به همین سیاق عمل می‌کند و درباره‌ی نگارش کتاب می‌گوید: «... و پس از آنکه فکر خود را، از عوامل زیان‌آوری که بدان معتاد شده، از قبیل تعصب و غلبه پیروی از هوا و ریاست‌طلبی که سبب هلاک بسیاری از مردم و مانع دیدار حق و حقیقت پاک‌ساحتم، باید آرا و گفته‌های ایشان را در اثبات این مقصود به یکدیگر بسنجیم. این روش بهترین راهی است که ما را به حقیقت و مقصود می‌رساند و نیرومندترین یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می‌سازد، چه جز این راه دیگری نیست که ما را به حقیقت مقصود برساند، اگر چه در راه بسیار کوشش کرده سختی‌های زیادی کشیده باشیم» (بیرونی، ۱۳۶۳، ج).

البته، او واقف است که این کار بسیار دشوار و دیر یاب است و ممکن است همواره قرین موفقیت نباشد. از این رو، تواضع را، که بازهم از ویژگی‌های پژوهشگران واقعی است، در میان می‌آورد و میزان تلاشش را برای اصلاح تاریخ و روایت‌ها به میزان توانایش محدود می‌کند و می‌نویسد: "با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام، آسان نیست که به زودی آن را تمیز دهیم، بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد، و اگر به بطلان آن گواهی دیگر نباشد، مانند اخبار راست و واقع خواهد بود... پس ما باید هر کدام از این اخبار را که نزدیک‌تر و مشهورتر است، از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آن را اصلاح کنیم و دیگر گفته‌های ایشان را به آن طور که هست بگذاریم تا این کار برای جویندگان حقیقت و دوستداران حکمت بر تصرف در غیر این قضایا سرمشق باشد و نیز خود ما را به

مجهولات دیگری ارشاد و راهنمایی کند و ما هم به خواست خدا چنین کنیم" (همان، د). او در اقدامی که بازهم برخاسته از این روحیه است، در بخشی از کتاب الأثارالباقیه، هنگامی به ماه‌های چینی و برخی دیگر امم می‌رسد، دست نگه می‌دارد و شجاعانه از عجز خود در این مرحله سخن می‌گوید. او می‌نویسد: "اما ماه‌های امم دیگر، از هند و چین و تبت و ترک و خزر و حبشه و زنگیان، گرچه نام‌های برخی از این شهور را می‌دانم، و لیک که فرصتی به دست آورم تا بتوانم کاملاً بر آن احاطه کنم، زیرا با این طریقه که من پیش گرفته ام، سزاوار نیست که شک را با یقین مخلوط کنم و مجهول را با معلوم" (همان، ۱۰۳).

یکی دیگر از آفت‌هایی که پژوهشگر ممکن است دچار آن شود، خروج از وضعیت بی‌طرفی و تلاش برای اثبات حقایق از پیش تثبیت شده در ذهن است. این مسئله در علوم تجربی کمتر امکان بروز دارد، اما در علوم انسانی و تاریخ، که با باورها و حوزه‌های وجودی و عقیدتی انسان سر و کار دارد، امکان بروز آن بیشتر است. ابوریحان که برخاسته از مکتب علوم تجربی عصر خویش بود، با این دغدغه در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری و علوم انسانی وارد شد. همچنان‌که گفتیم، او خود را متعهد به حقیقت می‌دانست و به تعبیر خودش دنبال اخبار راست و واقع بود. لازمه‌ی این کار علاوه بر نکات پیش گفته، رعایت بی‌طرفی به معنای علمی آن بود. ابوریحان این اصل را نیز در تحقیقات تاریخی خویش هم در نظر و هم در عمل اعمال نمود. کتاب تحقیقی *ماللهند* نمونه‌ای برجسته است. او در مقدمه، هنگامی که از علت نگارش این کتاب سخن می‌گوید، کتاب‌هایی را که در زمینه‌ی ملل و نحل نوشته شده‌اند، به باد انتقاد می‌گیرد و شرط اصلی در نگارش چنین کتبی را پرهیز از پیش‌داوری و رعایت امانت و بی‌طرفی می‌داند. وی اظهار می‌دارد که: "اگر کسی بداند حقیقت امر در این اخبار چیست، نه از راه تصدیق و عقیده داشتن بلکه به قصد التذاذ و قرائت... این اخبار را می‌خواند" (بیرونی، ۱۳۵۲، ۳). نمونه‌های فراوانی در آثار بیرونی موجود است که دلالت بر وجود چنین نگرشی در بیرونی دارد. شاید در الأثارالباقیه آن جایی که برای برتری خوارزمیان بر اعراب در مورد بروج استدلال می‌آورد، نمونه‌ای دیگر در این زمینه باشد (بیرونی، ۱۳۶۳، ۳۶۸) یا بیرونی در همین باب از شخصی به نام عبد الله بن مسلم قتیبه سخن به میان می‌آورد و روشی را که او و نویسندگان همانند او در کتاب‌هایشان به کار می‌برند، به انتقاد می‌گیرد و روش افراطی‌شان را که خالی از استبداد رای نیست، تقبیح می‌کند. از منظر بیرونی این نوع رفتار ریشه در کینه و دوری از اخلاق علمی دارد. او می‌نویسد: "کلام او در این کتاب (کتاب نویسنده) بر کینه‌ها و



دشمنی‌هایی که بر ایرانیان دارد، دلالت می‌کند. زیرا به همین اندازه هم راضی نشده که اعراب را بر ایرانیان برتری دهد، بلکه ایرانیان را از اراذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته است" (همان، ۳۷۰).

وجود این روحیه باعث شده است تا ابوریحان در برخورد با پدیده‌های اجتماعی پروایی جز حق‌طلبی نداشته باشد. چنان‌که در پاره‌ای از موارد با فقها به محاجه می‌پردازد و نظرات آنها را به چالش می‌کشد. هرچند وی مقصود خود را از این چالش این‌گونه بیان می‌کند: "... مقصود من ... فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریات و بدیهیات به خلاف قرآن گواهی می‌دهد و برای اثبات گمان باطل خود به گفته‌ی یکی از فقها و یا مفسران استدلال می‌کند، من این گمان را نمی‌کنم." (همان، ۱۱). بر اساس همین منطق، او به نقد اسماعیلیه پرداخته و روش‌های باطنی و تفسیرهای من‌عندی ایشان را نشأت گرفته از تعصب آنها می‌داند و می‌نویسد: "آری تعصب چشم‌های بینا را کور می‌کند و گوش‌های شنوا را کر می‌سازد و شخص را معتقد به اموری می‌نماید که خرد و دانش آن را گواهی ندهد و اگر تعصب و هواداری بیهوده و غلط نبود، هرگز برخاطر این قوم چنین اغلاط خطور نمی‌کرد" (همان، ۱۰۰).

این شیوه‌ی نگرش ابوریحان به پژوهش در عرصه‌ی علوم انسانی و تاریخی، مهم‌ترین عامل در اتخاذ روشی است که خود به آن اعتدالی می‌گوید (همان، ص ۶۱). او نه شیفته و فریفته‌ی اندیشه‌ی است، و نه متنفر و گریزان از رای و قومی. او خود را متعهد به حقیقت می‌دانست و از این رو دچار افراط و تفریط نگردید و توانست در نگاه به تاریخ جانب انصاف را نگه دارد.

#### ۴. سنت شکنی

در گذر زمان، برخی از شیوه‌ها و روش‌های تحلیل و زندگی‌داری نوعی اعتبار و حتی تقدس می‌گردند؛ به گونه‌ای که افراد جرئت نمی‌کنند که در مورد آنها بیندیشند یا در موردشان دچار تردید شوند. معمولاً انسان‌های بزرگ و ذهن‌های خلاق می‌توانند قالب‌ها و سنت‌های شکل گرفته را بشکنند و با گذر از آنها طرحی نو دراندازند. بی‌تردید ابوریحان نیز در زمره‌ی گروه اخیر است. او در بسیاری از حوزه‌ها سنت شکنی کرد و مشهورات مقبول را به چالش کشید و رد کرد. در تاریخ‌نگاری نیز او از این شیوه پیروی کرد. به ویژه باید از دو اقدام مهم او در این زمینه یاد کنیم: یکی فراتر رفتن از نقل سلسله‌ی راویان و نقد محتوای روایات، و دیگری به کار گرفتن روش ارجاع و ذکر منبع است. دو مسئله‌ی که در تاریخ‌نگاری جدید

به شدت مورد توجه است. با شکل گیری علوم تجربی جدید در مغرب زمین و آداب آنان مبنی بر شناخت تجربی و عقلی به عنوان تنها راه شناخت علوم انسانی نیز به سرعت به دنبال همنوایی خود با شرایط جدید رفت و مسئله‌ی چگونگی رسیدن به معرفت صادق و موجه را در دستور کار خویش قرار داد. یکی از این اقدامات، نقد عقلانی روایت های تاریخی و پیرایش ناراستی ها از تاریخ، و دیگری وفاداری به منبع و معرفی و نقد آن بود. ابوریحان به همین معنا راهی را گشود که تا مدت ها تنها رونده اش خودش بود و بعداً نیز رونده ای چون ابن خلدون از آن گذشت. فقط گذشت یعنی او نیز تنها رونده شد و به جریان تبدیل نگردید.

در تاریخ نگاری دوره ی اسلامی، ذکر سلسله ی راویان یک اصل بود و با ظهور بزرگانگی همچون طبری، این شیوه تثبیت شد. مورخان با ذکر سلسله ی راویان و نقل خبر، وظیفه ی خود را پایان یافته تلقی می کردند؛ اما بیرونی وظیفه ی مورخ را تلاش به منظور یافتن حقیقت خبر و بررسی صحت و سقم آن با تکیه بر معیارهای عقلی می دانست و می گفت: صرفاً بیان یک خبر به تواتر و یا اسناد درست، نمی تواند کاشف حقیقت یا خبر از واقعیت باشد، بلکه حقیقت امر باید با تجربه تأیید شود (اذکابی، ۱۳۷۴، ۵۱). شاید تحلیلی که او از ذکر برخی روایت ها از زمان حضرت آدم تا دوران نبی مکرم اسلام (ص) درباره ی وقایعی که در روز عاشورا رخ داده است، بتواند این اقدام سنت شکنانه ی او را نشان دهد. این روایت ها به تواتر در کتب شیعی آمده است و بیرونی نیز خود دارای گرایش های شیعی است. اما این افکار را از آنجا که قابل اثبات عقلی نیستند، در زمره ی علم به حساب نمی آورد و می گوید: «... ولی معلوم است که ناقل آنها دسته ای از عوام محدثین بودند و یا آنکه خواسته اند با اهل کتاب مسالمت کنند» (بیرونی، ۱۳۶۳، ۵۲۵). او در تکمیل شکست قواعد مرسوم در تاریخ نگاری و تلاش برای فهم عقلانی، و به تعبیر خودش، تجربی پدیده های تاریخی، مسائل نظری و عقلانی را دخالت داد. به دیگر سخن، او هرگز مغلوب مشهورات نشد؛ چنان که در نقد نسب آل بویه، ابتدا مبانی نظری خویش را مختصراً بیان و آن گاه آن را رد می کند. وی ابتدا از اصلی کلی که می تواند رهن حقیقت و تحریف کننده ی روایت های تاریخی باشد، سخن می گوید و نقش حب و بغض را به میان می کشد. او می نویسد: "دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسبت بد در کارها می کوشند؛ چنان که دوستان و پیروان شان همواره در تحسین و سد خلل و اظهار جمیل در نسبت به محاسن سعی می کنند. ... سبب می شود که به واسطه ی همین نکته که گفتیم، جمعی را وادار کنند که دروغ ها بسازند و ممدوح خود را به اصل

شریفی نسبت بدهند؛ چنان‌که برای عبدالرزاق طوسی در شاهنامه نسبی ساخته اند و او را به منوشچهر نسبت داده اند و چنان‌که برای آل بویه ساخته اند" (همان، ۶۰). این شیوه‌ی استدلال را، بیرونی درباره‌ی افراد دیگر نیز به کار می‌برد و سپس با مقایسه‌ی روایت‌ها بی‌پایه بودن آنها را نشان می‌دهد. او خود می‌گوید: "من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره‌ی کسانی که دوست دارند، تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند، تا چه حد بغض و کینه دارند؛ به قسمی که گاه افراط در این دو اعتقاد باعث رسوایی دعاوی ایشان می‌گردد" (همان، ۶۴).

بیرونی در هنگام نگارش مطالب خویش، ذکر منابع و ارجاعات را در دستور کار خویش قرار داد. در گذشته، اکثر نویسندگان، هنگامی که خبری را نقل می‌کردند، ذکر سلسله‌ی راویان را کافی می‌دانستند و یا حتی بعدها که ذکر سلسله‌ی راویان رایج نبود، تنها نقل خبر را کافی می‌دانستند. اما ابوریحان در جای‌جای کتاب‌هایش به ذکر منابع و آثاری می‌پردازد که در تألیفاتش از آنها بهره برده است. مثلاً در *الأثار الباقیه* می‌نویسد: «... حکایت مزبور به شرحی که گفته شد، از ابوالحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابوعلی محمد بن احمد شاعر در شاهنامه همین روایت را نقل کرده ... پس از آنکه به زعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب *سیرالملوک* ابن مقفع و کتاب محمد بن جهم برمکی و ... تصحیح نموده...» (همان، ۱۴۱). وی همچنین در آن بخش از کتاب خود که به ذکر فهرست اسامی پادشاهان می‌پردازد، چنین می‌گوید: "گاهی این قسم از تواریخ که ما ذکر کردیم در کتاب‌های سیر و تواریخ به خلاف آن دیده می‌شود... (در این زمینه) در کتاب حمزه بن حسن اصفهانی ... طور دیگری است که من این قسمت را در این دفتر به جهت شما نقل می‌کنم" (همان، ۱۴۸).

### نتیجه

رویکرد تطبیقی در مطالعه‌ی نسبت بین اصول و مبانی تاریخ‌نگاری جدید با روش ابوریحان نشان می‌دهد بیرونی در کاربست اصول و چارچوب اندیشیده شده در نگارش تاریخ، به دوران جدید بسیار نزدیک و فراتر از زمانه‌ی خویش بوده است. وی با تربیت عقلانی در علوم تجربی و رشد در محیط سرشار از آزاداندیشی و به دور از تعصب خوارزم، هنگامی که وارد عرصه‌ی علوم انسانی و به ویژه تاریخ گردید، توانست روش‌های نوی را برای تحلیل خویش به کار گیرد. اگر سه ویژگی‌ای را که کالینگ وود برای تاریخ‌نگاری جدید ذکر می‌کند در نظر

بگیریم و به مجموع مطالب این نوشتار نگاه کنیم، در می‌یابیم بیرونی دقیقاً در الگوی پارادایم (تاریخ‌نگاری) جدید قابل تحلیل است. هیچ مرجع بیرونی، چه درون دینی و چه برون دینی، نمی‌توانست او را به پذیرش امری وادار کند که عقلاً وقوع آن را نامحتمل می‌دانست. از این‌رو، بسیاری از مشهورات دیگران را نقد یا نفی می‌کرد. این مراجع و مشهورات ناشی از آن نمی‌توانستند قیدی بر فهم عقلانی ابوریحان باشند.

از سوی دیگر، او فقط به ذکر یک روایت بسنده نمی‌کرد، بلکه با نقل روایت‌های متعدد و متفاوت و تطبیق آنها با یکدیگر، درصدد فهم دقیق‌ترین و بهترین روایت، که مطابقت با واقع داشته باشد، بود. نهایتاً اینکه با استفاده از علوم جانی، همچون محاسبات ریاضی، و استفاده از علم نجوم، تلاش می‌کرد نراستی‌ها و کژی‌های وارده در تاریخ را پالایش کند. او برای این فعالیت‌ها، چون مورخی امروزی، اصول پژوهش را رعایت می‌کرد و مهم‌تر اینکه خود را از آفت تعصب و جمود رهایی‌ده بود. مجموعه‌ی این عوامل باعث شد تا او بتواند رهیافت و روش نوی در فهم و نگارش تاریخ ایجاد کند و همین مسئله فرضیه‌ی اصلی این نوشتار را که صاحب سبک بودن ابوریحان در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری و شباهت‌هایش با دوران جدید است، اثبات می‌کند. البته، در کنار این موضوع می‌توان درباره‌ی رویکرد اجتماعی او به تاریخ، و همچنین یافته‌های نوی که حاصل کاربست چارچوب نظری در تاریخ‌نگاری است، در نوشتاری دیگر سخن گفت.<sup>۱</sup>

## منابع

- ابن عبری، غریغریوس ابوالفرج اهرون، تاریخ مختصر الدول، ترجمه‌ی محمد علی تاج پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.

۱ برای نمونه می‌توان به برخی از یافته‌های جدید او درباره‌ی تاریخ باستان، به ویژه ایران، به شرح زیر اشاره کرد:  
 ۱. نخستین بار به طبقه‌ی مغان و یا مجوسان اقدم‌پیش از ظهور زرتشت اشاره می‌کند، در حالی که در سایر منابع چنین اطلاعاتی ارائه نشده است.  
 ۲. نخستین بار از کوروش به عنوان پادشاه هخامنشی یاد می‌کند. در حالی که در سایر منابع همچون طبری او را یکی از فرماندهان گشتاسب می‌دانستند.  
 ۳. برای نخستین بار با استفاده از ریاضیات و اطلاعات به‌دست آورده از کتاب *شاپورگان* مانی، طول مدت سلطنت اشکانیان را محاسبه کرد. در حالی که پیش از او هیچ‌کس با چنین دقتی این مطالب را ارائه نکرده بود.  
 ۴. برای نخستین بار به شکلی منسجم و در قالب یک مجموعه نام پادشاهان سلسله‌های مختلف در ایران را آورده است.  
 ۵. وی همچنین در کتابش از وجود پادشاهان ایرانی مصر، که سلسله‌ی ۲۲ فراعنه‌ی مصر بودند، یاد می‌کند.  
 ۶. نخستین بار از کندن ترعه بین دریای سرخ و دریای مدیترانه توسط داریوش هخامنشی خبر می‌دهد.

- آزاد ارمکی، تقی، «اندیشه‌ی اجتماعی ابوریحان بیرونی و ابن خلدون»، تهران، مجله‌ی کیهان فرهنگی، ش ۱۰۴، ۱۳۷۲.
- اذکابی، پرویز، *ابوریحان بیرونی (افکار و آرا)*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- -----، «بیرونی»، *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۰.
- اشرفی خیرآبادی، حمید، *مردم‌شناسی در آثار ابوریحان بیرونی (با تکیه بر کتاب تحقیق ماللهند)*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۲۴، ۱۳۸۷.
- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
- برک، پیتر، *تاریخ و نظریه‌ی اجتماعی*، ترجمه‌ی غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- بومر، فرانکلین لووان، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه‌ی غربی*، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰.
- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- -----، *تحقیق ماللهند*، ترجمه: اکبر داناسرشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲.
- توسلی، غلام عباس، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۱.
- رندال، هرمن، *سیر تکامل عقل نوین*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ساماران، شارل، *روش‌های پژوهش در تاریخ*، ترجمه‌ی ابوالقاسم بیگناه و همکاران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- فروغی، محمد علی، *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، تهران، زوار، ۱۳۷۲.
- فولادی، حفیظ الله، «دیدگاه‌های اجتماعی ابوریحان بیرونی»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۱۰، ۱۳۷۶.
- کالینگوود، آر. جی، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه‌ی علی اکبر مهدیان، تهران، اختران، ۱۳۸۵.
- گیبون، ادوارد، *انحطاط و سقوط امپراطوری روم*، ج ۱، تلخیص دی. ام. لو، ترجمه‌ی فرنگیس شادمان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- لوکاس، هنری، *تاریخ تمدن*، ج ۲، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، تهران، کیهان، ۱۳۶۸.
- مصاحب، غلام حسین، «بیرونی، ابوریحان»، *دایرة المعارف فارسی*، ج ۱، تهران، فراکلین، ۱۳۴۵.
- همیلتون، گری. جی. و دیگران، *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه‌ی هاشم آقاجری، تهران، کویر، ۱۳۸۵.